

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهید مطهری نیاز همه‌ی عصرها و نسلها

نحوه‌ی برخورد با شهادت شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» ما را متوجه مکتبی و ملتی کرد که به خوبی توان تحمل شهادت بزرگان خود را دارد و می‌تواند از شهادت آن‌ها پنجره‌ای بسازد برای رجوع مجدد به شخصیت علمی آن‌ها و این به جهت روح توحیدی این ملت است که در تشیع و شیعه جریان دارد.

ما معتقدیم هر حرکتی در این عالم واقع شود باید بر مبنای توحید واقع شود تا پایدار بماند و در همین رابطه می‌گوئیم توحید یکی از اصول دین است و اصلی‌ترین اصول می‌باشد. با توجه به حقیقت توحید و این که حضرت حق عین بقاء است، می‌فهمیم هر نگرشی که از توحید نشأت نگرفته باشد، نگرشی و همی است که به پوچی و سرگردانی نظر دارد و امتیاز عالم دینی و علم دینی در این است که به حق رجوع دارد و نه به امور اعتباری. از آنجایی که خدا علیم مطلق است پس آن چه از علیم مطلق ریشه می‌گیرد علم است، همچنان که آب، تری مطلق است و هر تری و رطوبتی که از تری مطلق یعنی آب نشأت بگیرد، آب و تری است. به تعبیر فلاسفه هر واقعیت عَرَضی ریشه در ذاتی دارد، چه آن واقعیت آب باشد و چه علم، به یک ذاتی مثل آب که در عین تری است و یا علیم مطلق که عین علم است، ختم می‌شود، مگر امور اعتباری که واقعیت عینی ندارند و ذهنی هستند. طبق قاعده‌ی «كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ» هر تری به عین تری ختم می‌شود و هر شیرینی به عین شیرینی و هر وجودی به عین وجود و هر علمی به عین علم ختم می‌شود و به آن رجوع دارد و این یک بحث بدیهی است و تصور آن برای تصدیقش کافی است.

ما در اعتقاد توحیدی‌مان معتقدیم صفات خدا عین ذات او است و از آنجایی که یکی از صفات خداوند علم است، او عین علم و به عبارت دیگر علیم مطلق است و هر علمی باید به علیم مطلق ختم بشود.

بعد از آن‌که متوجه شدیم «علم» یک حقیقت وجودی است، متوجه می‌شویم «علم» هم مثل هر حقیقت وجودی دیگر تشکیک بردار است

یعنی در راستای مظاهر مختلف در ظهورات خود دارای شدت و ضعف است ولی همه‌ی علم‌های حقیقی به علیم مطلق ختم می‌شود. همین‌طور که نور ضعیف و نور قوی هر دو نورند و علت شدید و ضعیف بودن نور چیز دیگری نیست بلکه ذات خودِ نور است که شدت و ضعف برمی‌دارد و نور ضعیف و نور شدید هر دو نورند، در نور ضعیف تاریکی و ظلمت وارد نشده، زیرا ظلمت عدمِ نور است و چیزی نیست که وارد نور ضعیف شده باشد. این نکته روشن می‌کند که شدت و ضعف مربوط به ذات خودِ نور است، به این معنا که «مَا بِهِ الْأُمْتِيَارُش عَيْنِ مَا بِهِ الْأَشْتِرَاكُش» می‌باشد و در امور وجودی همیشه موضوع از این قرار است که شدت و ضعفشان مربوط به خودشان است، به همین جهت می‌گوئیم ملائکه وجود دارند، عالم ماده هم وجود دارد و هر دوی آنها چیزی جز وجود نیستند و تنها تفاوتشان در شدت و ضعف وجودشان است، چون غیر از وجود چیزی جز عدم نیست و عدم نمی‌تواند نقشی در تفاوت موجودات داشته باشد.

وقتی علم از مقوله وجود شد و فهمیدیم شدت و ضعف آن از خودش است می‌فهمیم نور علم عالمان دین ظهوری از نور علم خدا است و از این جهت علم آنها به صورت نازل همان علم الهی است و این راز تشکیکی‌بودن علم یا هر حقیقت وجودی دیگر است که نازله‌ی آن نیز صورتی از حقیقت عالی‌ی آن است. ماهیات است که شدت و ضعف برنمی‌دارند، به همین جهت نمی‌توانید بگوئید میدان آزادی ایران از میدان آزادی مصر، شدیدتر است، چون «میدان آزادی» ماهیت است و اعتبار ما است. ولی می‌توانید بگوئید حسن عالم‌تر از رضا است. چون علم از مقوله‌ی وجود است و تشکیک‌بردار است. با توجه به این نکته که علم شدت و ضعف برمی‌دارد و تمام مراتب آن به علیم مطلق ختم می‌شود، می‌توان نگاه درستی به عالمان واقعی دین داشت که ان‌شاءالله عرض خواهد شد.

نحوه‌ی اتحاد نفس انسان با علم

حقیقت انسان یعنی نفس ناطقه‌ی او مجرد است و تن او در حقیقت او دخالت ندارد. این سخنی است که جناب ملا صدرا در جلد هشتم اسفار مطرح می‌فرماید و همه‌ی حکمای بعد از او از جمله علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» و شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» بر آن تأکید می‌کنند. وقتی معلوم شد حقیقت انسان تن او نیست، معلوم می‌شود چرا انسان در حین خواب که تن او در رختخواب است می‌تواند از طریق نفس ناطقه یا حقیقتش به گذشته یا آینده سیر کند و نیز از آنجایی که حقیقت او غیر تن اوست و تن او ابزاری است در اختیار نفس ناطقه‌ی او، وقتی تن را رها می‌کند می‌بیند که می‌میرد.

از آنجایی که حقیقت انسان مجرد است و محدود به هیچ مکان و زمانی نیست، می‌تواند با حفظ مراتب در هر مرتبه‌ای از وجود با مرتبه‌ای از حقیقت علم مرتبط و متحد باشد. چون وقتی علم یک حقیقت تشکیک‌بردار و ذومراتب است و از آن طرف انسان هم یک

حقیقت وجودی و تشکیک‌بردار است، با شدت یافتن درجه‌ی وجودی انسان به همان اندازه با مرتبه‌ی شدیدتری از علم متحد می‌شود.

تشکیکی‌بودن حقیقت انسان به همان معنایی است که می‌توانیم بگوئیم حسن از رضا انسان‌تر است و یا می‌گوئیم حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از صدام انسان‌تر است، چون انسانیت با شدت هر چه تمام‌تر در ایشان تجلی کرده ولی در صدام حیوانیت او بر انسانیتش غالب شده است. مجرد بودن نفس ناطقه‌ی انسانی و تشکیکی بودن آن موجب می‌شود که در هر مرتبه‌ای که هست با همان مرتبه از وجود مرتبط شود و به همان نسبت با علم متحد گردد و از این طریق است که عالمان واقعی منور به نور علم الهی می‌شوند.

«روح»؛ حقیقت انسان

عرض شد حقیقت انسان نفس ناطقه‌ی اوست از آن طرف حقیقت نفس ناطقه‌ی هر کس روح است که مطابق آیات و روایات روح مقامی است فوق ملائکه به این معنا که مقام روح مقام بی‌واسطه با علیم مطلق است و به جهت چنین مقامی همین که روح یعنی حقیقت انسان نظر به مرتبه‌ی ما فوق خود یکند همه‌ی حقایق غیب بر جانش تجلی می‌کند. قرآن می‌فرماید: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»¹ خدا ملائکه را به کمک روح نازل می‌کند، در نتیجه مقام روح بالاتر از ملائکه است و در راستای عظمت شب قدر خداوند می‌فرماید در آن شب نه تنها ملائکه بلکه روح هم نازل می‌شود: «تَنْزِّلُ الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» قرآن می‌فرماید: روح از «امر» پروردگار است. «وَسَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»² در ادامه‌ی آیه‌ی دوم سوره‌ی نمل می‌فرماید: ملائکه بر هر کس که خداوند خواست نازل می‌شود «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»³ که منظور نزول بر قلب مبارک پیامبر است. از طرفی حقیقت نفس ناطقه‌ی هر انسانی «روح» است به همان معنایی که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»⁴ چون بدن انسان را متعادل و آماده برای دمیدن روح کردیم، از روح خود در آن دمیدیم. روح در این آیه حقیقتی است فوق ملائکه که از آن روح بر بدن انسان‌ها دمیده شده است. کلمه‌ی «مِنْ» که در عبارت «مِنْ رُوحِي» گفته شده یعنی روح انسان‌ها نازله‌ای از آن روح است. مثل این‌که گفته می‌شود نور این اتاق از نور خورشید است. چون در عالم مجردات شدت و ضعف داریم ولی جزء و تقسیم نداریم و چیزی در عرض چیز دیگری نیست، در آنجا رابطه‌ها طولی است. وقتی روشن شد روحی که بر انسان‌ها دمیده می‌شود «مِنْ رُوحِي» است و نازله‌ی آن روح است که حقیقت بی‌واسطه‌ای با پروردگار عالم است، می‌فهمیم اصل انسان که همان

1 - سوره‌ی نمل، آیه‌ی 2.

2 - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 85.

3 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 2.

4 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 29.

مقام روح است در چه جایگاهی است و چرا از ملائکة الله هم بالاتر است.

با توجه به اینکه اصل هر انسانی روح است هر اندازه انسان بتواند از دنیا و امیال بدن خود فاصله بگیرد با مرتبه‌ی بالاتری از روح متحد می‌شود و به همان اندازه به حقیقت خود نزدیکتر می‌گردد، علماء بالله از این جهت به اصل و حقیقت ما آگاهی بیشتری دارند که در مرتبه‌ی عالی‌تری از روح هستند و حقیقت مراتب پائین‌تر را در نزد خود دارند و این نکته‌ی بسیار مهمی است در راز آگاهی علماء دین نسبت به آنچه در سایر انسان‌ها می‌گذرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رابطه با مقام «روح» می‌فرمایند: «جَبْرَائِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جَبْرَائِيلَ»⁵ جبرئیل از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و بنا به قول امام صادق (علیه السلام) به محمد بن عباس: «الرُّوحُ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يُخَيِّرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ (عليهم السلام) يُخَيِّرُهُمْ وَ يُسَدِّدُهُمْ»⁶ روح، مخلوقی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است که پیوسته با پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) بود، به او اطلاع می‌داد و محافظ آن جناب بود، او نیز در خدمت ائمه (عليهم السلام) هست، به آن‌ها اطلاع می‌دهد و محافظ آن‌ها است. رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌فرمایند: «ان الروح رئيس الملائكة الموكلين»⁷ روح حاکم و رئیس ملائکه است. رئیس در عالم مجردات به معنای وجودی است در مرتبه‌ی بالاتر و مرتبه‌ی پائین‌تر در طول آن قرار دارد و همه‌ی مراتب وجود مرتبه‌ی پائین‌تر خود را با شدت بیشتر در خود دارا هستند به همین معنا اگر انسانی بتواند به مرتبه‌ی بالاتری از وجود خود برسد حقیقت نفس‌های ناطقه‌ای که در مرتبه‌ی پایین‌تر از او قرار دارند را به نحو کامل در پیش خود دارد.

مقام حقیقی هر انسان، روح است و هر انسانی در مرحله‌ی اولیه‌ی خود در مقام «مِن رُوحی» است. اگر کسی بخواهد به اصل خود برگردد باید از مرتبه‌ی مادون خود به مرتبه‌ی مافوق وجود خود سیر کند. غیری در بین او و مرتبه‌ی بالاتر در میان نیست. منتها، اگر به خود مادون خود مشغول شد از نظر به خود مافوق محجوب می‌شود. به همین جهت حافظ می‌گوید:

حجاب راه تویی حافظ از میان بر خیز... خوشا کسی که در این راه
بی‌حجاب رود

روح از امر خدا است

5 - بحار الأنوار، ج 25، ص 64.

6 - بحار الأنوار، ج 24، ص 318.

7 - بحار الأنوار، ج 56، ص 221.

اگر کسی در خودش سیر کرد و از مقام مادون خود عبور کرد و به مرتبه‌ی مافوق خود یعنی به مقام روح رسید عملاً در قرب الهی قرار می‌گیرد و در مقامی قرار می‌گیرد که هیچ حجابی بین او و خداوند نیست و لذا با یک اراده می‌تواند به حضرت حق نظر کند. حجاب بدن است که انسان را گرفتار تدریج و زمان و مکان می‌کند و انسان برای عبور از حاکمیت بدن نیاز دارد سالها ریاضت بکشد و تدریجاً جلو رود ولی در مقام «امر» که مقام روح است این حرفها نیست، یک اراده کافی است برای حضوریافتن در آنچه مد نظر قرار می‌دهیم. خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ»⁸ امر ما نیست مگر یک چیز واحد، بدون تدریج و تكثر. ما یک «امر» داریم و یک «خلق» قرآن می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»⁹ برای خدا «امر» هست و «خلق». یعنی در مورد خداوند دو نوع ایجاد داریم، ایجاد امری و ایجاد خلقی. ایجاد امری یعنی ایجاد که مربوط به عالم مجردات است، بر عکس ایجاد خلقی که مربوط به عالم ماده است. هر وقت خداوند در قرآن از خلق سخن گفت مربوط به عالم ماده است. بنا به تعریفی که علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» در المیزان فرموده‌اند خلق یعنی تألیف، یعنی جمع‌آوری، مثل خلقت بدن انسان که از جمع‌کردن مواد گوناگون طبیعت پدید می‌آید ولی «امر» یعنی ایجاد که با یک اراده محقق می‌شود، چون آن چیزی که با ایجاد امری به وجود می‌آید ماده و اجزاء ندارد تا نیاز به جمع‌آوری اجزاء باشد. قرآن می‌فرماید: «أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»¹⁰ امر خدا این چنین است که وقتی خواست چیزی را اراده کند مثل این است که بگوید بشو و می‌شود. این ایجاد بدون واسطه است. وقتی روشن شد روح از امر خدا است و امر خدا واحد است یعنی با یک ایجاد، حقیقت همه‌ی عالم وجود اعم از انسان و فرشتگان، محقق می‌شود.

اولین موجود به اعتبار آن که از امر خدا است، حقیقت انسان است و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این رابطه فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»¹¹ اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور من بود و به این معنا می‌توان گفت که اصل هر انسان، حقیقت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و از آنجایی که در آیه‌ی دوم سوره‌ی نحل فرمود ملائکه به نور روح متجلی می‌شوند می‌فهمیم فرشتگان نیز پرتو حقیقت محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند.

با توجه به مقدماتی که گذشت مقام هر انسانی در مرتبه‌ی عالی‌ی وجودش همان مقام روح است و روح مخلوق بی‌واسطه‌ی حق است، به این معنا که اگر به خودش نظر کند همه‌ی اسماء الهی را در خود احساس می‌نماید و اگر به مقام بالاتر از خود نظر کند با

⁸ - سوره‌ی قمر، آیه‌ی 50.

⁹ - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 54.

¹⁰ - سوره‌ی یس، آیه‌ی 82.

¹¹ - بحار الأنوار، ج 1، ص 97.

خدا روبه‌رو می‌شود و این مقام، مقام اولین مخلوق و عالی‌ترین مخلوق است. همین‌طور که نور نزدیک به خورشید شبیه‌ترین نور به خورشید است، عالی‌ترین مخلوق خدا حامل همه‌ی کمالات الهی است الا این‌که مخلوق است و همه‌ی آن کمالات را از خدا دارد و مقام حقیقی هر انسانی چنین مقامی است.

حال اگر انسان‌های معمولی به همین وجود نازله‌ی خود بسنده کنند به «مِنْ رُوحِي» بسنده کرده‌اند و در نتیجه، اولاً: از حقیقت خود که روح بود فاصله گرفته‌اند و از حقیقت خود دور شده‌اند. ثانیاً: از علم حقیقی که در رابطه با علیم مطلق می‌توانستند به دست بیاورند خود را محروم کرده‌اند، در حالی که عرض شد هر کس با علیم مطلق ارتباطی ندارد هیچ علمی ندارد و زندگی او در پائین‌ترین سطح و با سطحی‌ترین افکار و امور تمام می‌شود و کارش در روزمرگی‌ها به جایی می‌رسد که وقتی هم می‌خواهد شعر بگوید شعرش هیچ علمی به شما نمی‌دهد و متذکر هیچ حقیقتی نیست، خواهد گفت:

نمد سبزوار از پشم است.....زیر ابروی بنده یک چشم است

ملاحظه کنید در این بیت هیچ چیز گفته نشد چون نه تنها نمد سبزوار از پشم است، همه‌ی نمدها از پشم است و نه تنها زیر ابروی شاعر یک چشم است زیر ابروی همه‌ی انسان‌ها یک چشم است. علم آن است که موجب کاشفیت شود و حقیقتی را که به طور طبیعی ظاهر نیست ظاهر کند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندشان توصیه می‌کنند متوجه باشد که «لَا حَيْزَرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»¹² علمی که نفع ندارد خیر هم ندارد و نباید به دنبال آن بود، چون نفع حقیقی آن است که انسان را متوجه حقایق عالم ملکوت کند.

خدا عین علم است، پس به اندازه‌ای که انسان به خدا نزدیک شود منور به علم حقیقی می‌گردد، همین‌طور که آب عین تری است و هر کس به اندازه‌ای که به آب نزدیک بشود به رطوبت حقیقی نزدیک شده است.

اگر انسان به همین وجود نازله‌ی خود بسنده کند و خود را مشغول امور همین دنیا بنماید از علم حقیقی که در رابطه با علیم مطلق می‌توانست به دست بیاورد محروم شده است، در حالی که اعتقاد به توحید اقتضا می‌کند که خداوند را مبدأ و منتهای همه چیز از جمله علم بدانیم و همه‌ی حقایق را از آن به شمار آوریم و چیزی را به طور مستقل به خودمان نسبت ندهیم. گفت:

نبیند مدعی جز خویشان را.....که داند جامه‌ی پندار در خویش

وگر چشم خدایی گشاید.....نبیند هیچ کس عاجزتر از خویش

وقتی معتقدیم خدا وجود مطلق است برایمان معلوم است که هیچ وجودی در مقابل و در عرض خدا نیست و به همین معنا وقتی معتقدیم او علیم مطلق است برایمان معلوم می‌شود هیچ علمی در مقابل و در عرض علم او نیست و در نتیجه هر علمی تنها در ارتباط با علیم مطلق به دست می‌آید و پرتو نور علیم مطلق است مگر آنچه حقیقتاً علم نیست و صورتهای خیالی بشر است مثل علم به این که مدل ماشینهای سواری امسال چه تفاوتی با مدل ماشینهای سواری سال گذشته دارند، اینها علم به اعتباریات بشر است و رجوع به هیچ حقیقتی ندارند.

امامان معصوم (علیهم السلام)؛ مسیر رجوع به علم خداوند

با توجه به آنچه عرض شد می‌فهمیم عالم کسی است که با فاصله گرفتن از پیرایه‌ها و هوسها، از طریق تعلیم علمی و عملی به کمک انسان کامل - یعنی ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) - به دریای علم علیم مطلق وصل می‌شود. این تعریف بر مبنای همان نکاتی است که عرض شد با این تأکید که در همه‌ی امور باید به نمونه‌ی کامل علم که امامان معصوم (علیهم السلام) اند نظر داشته باشیم تا شاخصها گم نشوند. حقیقت این است که در عین آنکه همیشه باید نظر ما به وجود مطلق باشد که منشأ همه‌ی وجودها و کمالات است، باید در تراز انسانی موضوعات و نسبت به جنبه‌ی آرمانی خود از انسانهای مطلق چشم برنداریم. انسان مطلق یا انسان کامل از نظر وجودی تماماً وابسته به وجود خدا است از همان جهت که خداوند آب را به عنوان رطوبت و تری مطلق خلق کرد تا همه‌ی رطوبتها از آن نشأت بگیرد، انسانهای کاملی خلق کرد تا انسانیت همه‌ی انسانها از انسانیت آنها نشأت بگیرد. وقتی متوجه این نکته شدید که انسانهای معصومی در این عالم هستند که می‌توانند مظهر علم و اراده‌ی خداوند باشند، جایگاه و حد علم عالمان دین به‌خوبی روشن می‌شود. انسانهای معصومی که قرآن به ما معرفی می‌کند و خطاب به اهل البیت (علیهم السلام) می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»¹³ خداوند اراده کرده تنها شما اهل البیت را از هر گونه آلودگی مبرا گرداند و شما را در طهارتی غیر قابل توصیف قرار دهد. معصوم یعنی انسانی که در انسانیتش هیچ نقصی ندارد، چنین انسانی را انسان الکُلّ یا انسان کامل می‌گوئید. انسان کامل در انسانیت خود مطلق است و همان طور که از طریق علیم مطلق به علم حقیقی متصل می‌شوید، از طریق انسان مطلق به انسانیت می‌رسید که مقام اصلی او همان مقام روح است که بی‌واسطه با حق مأنوس است و راز انس با علیم مطلق از طریق انسان کامل در همین نکته نهفته است که انسان کامل واسطه‌ی انس ما با علیم مطلق خواهد بود چون او بی‌واسطه با حضرت حق مرتبط است و واسطه‌ی تجلی نور علم خدا بر قلب عالمان بالله می‌گردد.

عرض شد عالم کسی است که با فاصله‌گرفتن از پیرایه‌ها و هوس‌ها از طریق تعلیم علمی و عملی به کمک انسان کامل به دریای علم علیم مطلق متصل باشد. آن کس که در علم عملی ریاضت لازم را کشیده، به علم حقیقی رسیده ولی آن‌هایی که در عقل عملی و عقل نظری ناقص باشند از مقام روح یعنی اصل خودشان فاصله دارند.

عنایت داشته باشید که آن نوع علم که با اتصال به علیم مطلق به دست می‌آید غیر از اطلاعاتی است که انسان‌ها از امور طبیعی دارند، در اصطلاح دینی به این افراد فاضل می‌گویند و نه عالم. علم حقیقی علمی است که در رویکرد به حضرت حق و با فاصله‌گرفتن از پیرایه‌ها و هوس‌ها حاصل می‌گردد و در راستای فاصله‌گرفتن از پیرایه‌ها و هوس‌ها، رجوع به انسان کامل که انسانی است معصوم از هر نقص و عیبی، لازم است.

عرض شد مقام روح که مقام اُنس بی‌واسطه با حق است، مقام اصلی هر انسانی است و روح هر انسان نازل شده‌ی همان مقام است و از طرفی مقام انسان کامل مقام واسطه‌ی فیض الهی است. پس با رجوع به اهل البیت (علیهم السلام) از یک طرف نظر به مقام اصلی خود کرده‌ایم و از طرف دیگر در مقام اُنس بی‌واسطه‌ی با حق قرار می‌گیریم و جانمان محل تجلی علم حقیقی می‌گردد و متوجه علم عالمان بالله خواهیم شد. آری می‌توان گفت مقام روح همان مقام جان ماست و به همین جهت احساس می‌کنیم ائمه (علیهم السلام) جان ما هستند، جانی که از هرگونه محدودیت آزاد است و در همین رابطه مولوی می‌گوید:

سوی دریا عزم کن زین آبگیر بحر جو، و ترک این مرداب گیر

از مرداب محدود «مِنْ رُوحی» باید به سوی حقیقت خود که همان مقام «روح» است سفر کرد.

همان‌طور که علم علیم مطلق در شرایط مختلف ثابت است و ادواری و عصری نیست، علم عالمان بالله که به نور علیم مطلق منورند، ثابت است و عصری و ادواری نیست که اگر شرایط عوض شد آن‌ها هم مجبور باشند در دانسته‌های خود تجدید نظر کنند. زیرا علم علیم مطلق تغییر نمی‌کند، مثل علم ما نیست که تا دیروز یک طور فکر می‌کردیم و امروز در مورد همان موضوع به شکل دیگری فکر می‌کنیم، چون حقیقت در اختیار ما نیست چنین است. در حالی که علم خدا مطلق است و حقیقت هر چیزی در نزد اوست، علم او علم به «مَا كَانَ وَ مَا يَكُون» است، یعنی علم به آنچه بوده و آنچه بعداً به وجود می‌آید. اگر خداوند بخواهد در علم خود تجدید نظر بکند به این معنا است که قبلاً به آن موضوع جاهل بوده به همین جهت گفته می‌شود علم خداوند تغییر بردار نیست و هیچ تغییری بر او عارض نمی‌شود، خداوند تغییراتی را که در هر زمانی به وجود می‌آید می‌شناسد ولی خودش در تغییرات قرار نمی‌گیرد، حادثه‌ها را خلق می‌کند ولی خودش تحت تأثیر حادثه‌ها قرار نمی‌گیرد تا مثل

حادثه‌ها دوره‌اش بگذرد و علمش ادواری باشد، دوره‌اش نمی‌گذرد ولی همه‌ی دوره‌ها در قبضه‌ی قدرت و علم اوست. آینده هم اکنون نزد خدا است، آینده نسبت به ما آینده است و نسبت به خدا ثابت و موجود است.

وقتی معلوم شود علم الهی عالمان بالله با ارتباط با علیم مطلق و با رویکرد به انسان‌های کامل به دست آمده، معنا نمی‌دهد که علم آن‌ها ادواری و عصری باشد، چون آن‌ها وارث علم انبیاء الهی هستند که قلبشان محل تجلی نور علیم مطلق بوده است و علم شهید مطهری‌ها از این نوع است.

أَدَقُّ و دقیق‌بودن علم علماء بالله

علماء بالله یعنی کسانی که تلاش کرده‌اند از پیرایه‌ها و از مقام نازله‌ی خود به سوی مرتبه‌ی عالی‌ی وجود خود سیر کنند و به روح نزدیک شوند و با حقیقت هر چیز مرتبط باشند. این علم تشکیک‌بردار است و برای افراد مختلف دارای شدت و ضعف می‌باشد ولی شدت و ضعف داشتن یک حقیقت غیر از ناقص و کامل‌بودن آن است. نور بی‌رنگ هر چند شدت و ضعف برمی‌دارد ولی وقتی از شدت کمتری برخوردار باشد ناقص نمی‌شود، مثل رجوع الی الله است که ممکن است شما در بعضی مواقع با شدت بیشتری به حضرت حق رجوع داشته باشید و آن وقتی هم که رجوع شما به حضرت حق از شدت کمتری برخوردار است به این معنا نیست که به غیر حق رجوع دارید.

علم علماء بالله در هر صورت، علمی است که از تجلیات انوار الهی حکایت می‌کند هر چند در بعضی دقیق است و در بعضی اَدَقُّ. این علم غیر از علوم تجربی است که با آزمون و خطا همراه است و ممکن است بعد از مدتی معلوم شود در مورد علم به موضوعاتی به خطا رفته‌ایم و گمان کنیم همان‌طور که در علوم تجربی هرگز حقیقت موضوع مورد تجربه در اختیار ما نیست در علوم الهی هم چنین است. در حالی که در علوم الهی همیشه حقیقت در اختیار عالم است هر چند ظهور آن حقیقت شدت و ضعف داشته باشد، در همین راستا باید متوجه باشیم تفاوت تفسیر مفسران قرآن در ادق و دقیق بودن آن تفاسیر است و نه در خطا و صحیح بودن آن تفاسیر، چون همه‌ی آن‌ها نظر به یک حقیقت دارند و پرتو یک حقیقت‌اند¹⁴ و به همین جهت ما گرفتار شکاکیتی که غرب از آن رنج می‌برد نیستیم.

تفکر غربی از آن جهت گرفتار شکاکیت است که هیچ رجوعی به حقیقت ندارد لذا مجبور است همه چیز را نسبی بداند و به هیچ چیز نتواند اعتماد کند. ولی اگر رجوع تفکر به حقیقت باشد تفاوت متفکران در آن نیست که یکی حق می‌گوید و دیگری باطل بلکه تفاوت در ادق و دقیق بودن اندیشه و تفکر آن‌ها خواهد بود. مثل

¹⁴ - البته تفاسیری که بر مبنای اصالت‌دادن به نگاه فرهنگ مدرنیته نوشته شده است و سعی دارد وحی الهی را با نگاه عالمان دوره‌ی رنسانس تطبیق دهد از بحث ما خارج است.

آن که شیخ الرئیس ابوعلی سینا در اثبات وجود خدا یک برهان دارد به نام برهان امکان و وجوب و ملا صدرا «رحمة الله علیه» هم یک برهان دیگر دارد به نام برهان صدیقین، هر دو درست است و تنها تفاوت در دقیق و ادق بودن آن‌ها است. بر این اساس گفته می‌شود اگر کسی در علم خود به علیم مطلق رجوع داشت و عالم بالله شد خطا در اندیشه‌اش وارد نمی‌شود مگر آن که رجوع او به حقیقت نباشد. اگر رجوع انسان‌ها به سوی حقیقت باشد از آنجایی که حقیقت تشکیک بردار است و دارای شدت و ضعف می‌باشد، در علم آن‌ها هم از این جهت شدت و ضعف هست و به همین دلیل همه رجوع به حقیقت دارند. ممکن است بفرمائید دیده شده است که علماء هم خطا می‌کنند ولی عنایت داشته باشید آیا از آن جهت که رجوع به حقیقت دارند خطا می‌کنند و یا از آن جهت که رجوعی به حقیقت ندارند؟ مثل آن است که می‌گوئیم اسلام بی‌خطا است. ولی متوجه هستیم اسلام از آن جهت که اسلام است غیر از مسلم است یا عقل از آن جهت که عقل است غیر از عاقل است. چون عقل به ما هو عقل خطا ندارد ولی آن انسانی که عاقل است ممکن است در مرحله‌ای از زندگی‌اش از عقل پیروی نکند و از آن جهت که از عقل فاصله می‌گیرد عاقل نیست. عالم اسلامی به اندازه‌ای که پیرایه‌ها و هوس‌ها را رها کرده و در ذیل شخصیت امام معصوم به حق رجوع کرده، وارث علم الهی است و از این جهت علم او خطا بردار نیست.

با این مقدمات طولانی نه تنها خواستم عرض کنم سخن آقای سروش در تئوری قبض و بسط شریعت در موضوع شریعت و علم علماء بالله حرف بی‌پایه‌ای است بلکه براساس همان مقدمات روشن کنم اگر می‌خواهید در افقی از علم به سر ببرید که همواره منور به علم الهی باشید باید به اندیشه علمایی همچون شهید مطهری رجوع کنید زیرا به خوبی روشن است که شهید مطهری و اساتید ایشان از علمایی هستند که منور به علم الهی‌اند و هر عصری و هر نسلی برای تفسیر حیات خود نیاز به آن‌ها دارد، زیرا به ما فرموده‌اند: «العلماء امناء الرسول» عالمان امینان پیامبر هستند و آن‌ها آن چه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از علم الهی آورده‌اند با نظریه‌پردازی مناسب به ما می‌رسانند. و بر همین مبنا است که حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «العلماء أمناء الله علی خلقه»¹⁵ عالمان امینان و خزانة داران الهی بر خلقش هستند. این است آن علمی که شامل مرور زمان نمی‌شود و قبض و بسط بر نمی‌دارد و ادق و دقیق بودنش هم به جهت عصری بودنش نیست بلکه به جهت دور و نزدیک بودن به مقام علیم مطلق است و در این راستا است که می‌گوئیم علم علماء بالله شامل مرور و زمان نمی‌شود، چه آن علم، علم فقه باشد و چه علم توحید و یا علم تفسیر، آنچه شامل مرور زمان می‌شود مثال‌ها و مصداق‌های آن علوم است. ممکن است شهید مطهری و یا ملا صدرا برای روشن‌شدن سخنانشان مثالی مطابق زمانه‌ی

خودشان بزنند که آن مثال امروز کهنه شده باشد و یا حتی غلط باشد، اگر مثال غلط شد که سخن برهانی آن‌ها غلط نمی‌شود، آن‌ها سخن خود را مبتنی بر برهان ثابت کرده‌اند و تنها با برهان می‌توان آن را رد کرد و اگر پشتوانه‌ی برهان آن‌ها نوری از علم الهی باشد همواره به جای خود ثابت است، آن‌ها مثال‌ها را براساس علوم موضوعه‌ی زمانه‌شان می‌زنند به همین جهت ممکن است شما بعد از اثبات وجود حرکت دورانی توسط برهان، حرکت الکترون‌ها را مثال بزنید و بعد معلوم شود تئوری دالتون در حرکت الکترون‌ها صحیح نبوده، باز سخن شما سر جایش ثابت است چون سخن خود را با برهان گفته‌اید. ملاصدرا با دلایل مختلف عقلی حرکت جوهری را در عالم ماده ثابت کرده حال اگر مصداق‌های حرکت عَرَضی تغییر کند چیزی از حقانیت آن نمی‌کاهد و شامل مرور زمان نمی‌شود. شهید مطهری از آن جهت که عالم بالله است و وارث علم انبیاء می‌باشد و با مقام «روح» که جایگاه انبیاء الهی و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) است ارتباط دارد، مظهر علم علیم مطلق است و علم شهید مطهری نیاز همه‌ی عصرها و نسل‌ها است و زمانه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و جلو می‌برد.

تفاوت علم تجربی با علم علماء بالله

آنچه تغییر می‌کند علم عالمان تجربی است که ترکیبی است از نظریه‌ها و آزمایش‌ها که ممکن است بعد از مدتی معلوم شود تعبیرها و نظریه‌های دانشمندان از آن چه تجربه کرده‌اند درست نبوده و به این جهت می‌گوئیم علوم تجربی عصری است و قبض و بسط می‌یابد. ولی اندیشه‌ی علمای بالله ثابت و راه‌گشا است، در عین آن‌که بعضی ادقّ و بعضی دقیق‌اند و در این رابطه می‌بینید شهید مطهری برای علامه‌ی طباطبائی ارزش زیادی قائل است و نظریه‌های ایشان را نه تنها دقیق بلکه ادقّ می‌داند. خود شهید مطهری «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: من گاهی یک جمله از المیزان را می‌گیرم و ده جلسه روی آن بحث می‌کنم. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در راستای همین روح کلی تفکر شهید مطهری می‌فرمایند: کتاب‌های شهید مطهری بدون استثنا مفید است. بدون آن‌که لازم باشد همه‌ی کتاب‌های ایشان را مطالعه کرده باشند. کسی که مقامش مقام حکمت شد نمی‌تواند چیزی خارج از حکمت بر زبان براند. کسی که حکیم شد اگر سخن غیر حکیمانه بگوید خودش بر خودش می‌شورد. فیلسوف یعنی کسی که مقامش حکمت است. در همین رابطه بنده به دوستان توصیه می‌کنم از کتاب‌های شهید مطهری هرگز فاصله نگیرند. حتی اگر احساس کنید بعضی از کتاب‌ها دیگر موضوع روز نیست، در آن کتاب‌ها هم متوجه ورود و خروج حکیمانه‌ی ایشان در آن موضوع باشید.

علم الهی فعلی است نه انفعالی

آنچه لازم است در مورد علم الهی مورد توجه قرار گیرد تا جایگاه علم عالمان بالله درست معلوم شود، نحوه‌ی علم الهی به مخلوقات است. حتماً شنیده‌اید که می‌گویند: «علم الهی فعلی است و

نه انفعالی» یعنی اینطور نیست که علم خدا به مخلوقات از طریق مخلوقات باشد، بلکه از آنجایی که خداوند وجود مخلوقات را به آنها می‌دهد و وجود آنها در نزد خداوند است، علم خداوند به خودش همان علم خداوند به وجود مخلوقات است و از آنجایی که علم خدا به خودش حضوری است، علم او به مخلوقات حضوری خواهد بود، مثل علم شما به پرتقالی است که در ذهن خود دارید و از این جهت گفته می‌شود هیچ چیز برای خدا مخفی نیست و علمای بالله در رابطه با خداوند از علم الهی به همین معنا برخوردارند و از این جهت منور به علمی هستند که گذشته و آینده برایش یکسان است و نیاز همه‌ی عصرها و نسلها است و انسانها در تفسیر زندگی و حیاتشان شدیداً به آن علم نیاز دارند. زیرا اگر تفسیر انسان از زندگی غلط باشد همه‌ی زندگی غلط می‌شود و با نورچنین علمی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر زندگی گذشتگان می‌نگرند و به فرزندشان می‌فرمایند من طوری از احوال گذشتگان برای تو می‌گویم که گویا با تک تک آنها زندگی کرده‌ام در حدی که انگار من یکی از آنها هستم. آری به اندازه‌ای که علمای بالله در رجوع الی الله از کثرت و هوس جدا شوند مقامشان مقام وحدت می‌گردد و علمشان علم الهی می‌شود و به «وجود» مخلوقات عالم می‌گردند، آیا این علم می‌تواند عصری باشد و با تغییر شرایط تغییر کند و آیا این علم باید خود را با داده‌های علم تجربی هماهنگ نماید؟ یا علماء تجربی باید برای درست نظر کردن به عالم و آدم خود را هماهنگ علماء بالله نماید و مواظب باشند شهید مطهری و مطهری‌ها هرگز به حاشیه نروند؟

خداوندا! ما را متوجه مقام علمی علمای بالله بگردان تا راه انس با علم خودت را همواره در جلو ما گشوده داشته باشی.

خداوندا! تعلق به پیرایه‌ها و اعتباریات آنچنان بر ما غلبه نکند که از علم حقیقی و کاشفیت عالم اعلا محروم شویم.

پروردگارا! ما را مفتخر به مقامی کن که امام زمانمان یعنی وارث علیم مطلق بر جانمان نظری بیندازد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تذکری به یک دوست

باسمه تعالی

جناب آقای : پس از سلام؛ در وبلاگ جنابعالی نامه‌ی شما به آقای نظرم را جلب کرد و از آنجایی که آن نامه در معرض دید عموم قرار گرفته وظیفه‌ی خود دیدم عرایضی خدمتتان عرض کنم.

1- اصل چنین مباحثی که نظرات متفاوت خود را در مورد شهید مطهری مطرح می‌فرمایید مبارک است و مسلّم روح شهید مطهری «رحمة الله علیه» که برای ما اُسوهی آزاداندیشی است شاد می‌شود، البته به شرطی که بستر مباحث، اندیشه‌پرور باشد و به همین جهت از فضای مقاله که حالت جدالی داشت کمی متأسف شدم.

2- در این‌که نگاه فردید به غرب نگاه خوبی برای تبیین جایگاه انقلابی در فضای مدرنیته بود حرفی نیست، ولی از نقش نگاه مرحوم شهید مطهری در عقلانی نشان دادن باورهای دینی نباید غافل شد، آن‌هم در زمانه‌ای که ملاک عقلانیت، عقل پوزیتیویستی است که هیچ‌چیز مقدسی را بر نمی‌تابد.

3- نمی‌دانم چرا جنابعالی در مقاله‌ی خود مرحوم فردید و شهید مطهری را مقابل هم قرار داده‌اید؟ چرا نمی‌گویید هرکدام برکاتی دارند و نقصان‌هایی و هرکدام می‌توانند نقصان‌های دیگری را جبران کنند؟ آری نگاه فردید به غرب عمیق‌تر از نگاه شهید مطهری است ولی آیا می‌توان بدون شهید مطهری اندیشه‌ی دینی جوانان را جواب داد؟ آیا خود جنابعالی در بعضی موارد افراد را به شهید مطهری ارجاع نمی‌دهید؟ در عین آن‌که باید متذکرشان کنیم در نقد غرب از مرحوم فردید بیشتر می‌توانند استفاده کنند.

4- در مقاله‌تان همه‌ی مطهری را نشان نداده‌اید و یا از مدّ نظر قرار دادن همه‌ی مطهری غفلت ورزیده‌اید. مطهری حماسه‌ی حسینی، مطهری دلدادگی است و آزاد از نیستانگاری. ای کاش نوارهای مربوط به آن سخنرانی‌ها را گوش داده بودید تا معلومتان شود شاگرد مکتب ملاصدرا چگونه در شیدایی با حسین (علیه السلام)، اشک که چه عرض کنم، شیون می‌زند. در مقاله‌ی شما از مطهری شیدای حاج میرزا علی‌آقا شیرازی غفلت شده که چگونه به شوق آن عارف بزرگ می‌نالد و اوج می‌گیرد و تجربه‌ی آن آشنایی را در کتاب سیری در نهج‌البلاغه اظهار می‌دارد.

مطهری نوارهای جاذبه و دافعه‌ی علی (علیه السلام) نگفتنی است که چگونه سعی می‌کند افق خود را در مسیر عشق به اهل‌البیت (علیهم السلام) نورانی کند. زیرا در عین آن‌که او حکیمی است عقل‌گرا، ولی چون نظر به امامان معصومی دارد که با قلبشان به عالم معنا رجوع می‌کنند، در مقام قلب از نیستانگاری عالم یونانی، آزاد است. ما اگر در شناخت غرب به فردید نیازمندیم در بسیاری موارد به مطهری محتاج می‌باشیم، هرچند همان‌طور که مقام معظم رهبری «حفظه الله» فرمودند در مطهری متوقف نمی‌شویم ولی چرا بحث از: «آغازی بر پایان مطهری» مطرح است؟ چرا در دورانی که نگاه

عقلانی به دین در حال به حاشیه رفتن است به توصیه‌ی حضرت روح‌الله^{رضوان‌الله‌تعالی‌علیه}، عمل نکنیم که در مورد شهید مطهری می‌فرمایند:

«شخصیتی که عمر شریف و ارزنده‌ی خود را در راه اهداف مقدس اسلام صرف کرد و با کج‌روی‌ها و انحرافات مبارزه‌ی سرسختانه کرد...مردی که در اسلام شناسی و فنون مختلفه‌ی اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود. من فرزند بسیار عزیزی را از دست دادم و در سوگ او نشستم که از شخصیت‌هایی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد... نگذاریم کتاب‌های آن استاد بزرگ مورد غفلت قرار گیرد».¹⁶

حتماً این جمله‌ی مرحوم فردید در رابطه با علمای سنتی از جمله شهید مطهری^{رحمة‌الله‌علیه} را فراموش نکرده‌اید که می‌فرماید:

«من پیام کوچکی به امام خمینی دارم، این انقلاب را عبدالکریم سروش خراب می‌کند، فضلی قدیم ما خوبند ولی یک جهت‌شان ضعیف است که من این را می‌دانم، من پوپر را می‌شناسم و به ریش او می‌خندم».¹⁷ و یا در جای دیگر در رابطه با سخنرانی‌های بنی‌صدر و سروش می‌گوید: «من در این سخنرانی‌های رادیو جز یهودی و ماسونی چیزی نمی‌بینم و از طرفی دیانت را به نام «ایسم» قرار می‌دهند. قدیمی‌ها را عَلم می‌کنند و لی ربطی به قدیمی‌ها ندارد، این مطهریسم و آنتی مطهریسم که امروز پیدا شده ارتباطی با شهید مطهری ندارد».¹⁸

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

¹⁶ - صحیفه‌ی امام، ج 7، ص: 178. پیام به ملت ایران (شخصیت و منزلت علمی آقای مرتضی مطهری)

¹⁷ - دیدار فرهی، ص 168

¹⁸ - دیدار فرهی، ص 188